

عروضه بر نقاط این محدوده پیشنهاد می‌شود: «در مورد قفقاز»  
 «در مورد قفقاز»  
 «در مورد قفقاز»

## قفقازی‌ها و سیاست روس‌ها برای

### تصرف قفقاز

نوشته جان، ف بادللی

ترجمه نهاب ولی

قفقاز به یا قفقاز نامی است که از زمان «هرودوت» و «آخیلوس» رایج است. در زمان قدیم سرزمین بین دریای خزر و دریای سیاه، سلسله جباللی که از غرب و شمال غربی به شرق و جنوب شرقی امتداد یافته با این نام شناخته می‌شد. امروز قفقاز نام سرزمینی است که مرزهای آن از جنوب ایالت «آستراخان» تا اراضی بین رود «دُن» تا مرز کشورهای ایران و ترکیه قرار دارد. سرزمینی چنین پهناور و دارای خصوصیات متفاوت را در بخشی خلاصه نمودن امکان‌پذیر نیست. حتی به جرأت می‌توان گفت که ارائه اطلاعاتی درباره این سرزمین در یک جلد کتاب نیز قابل گنجایش نمی‌باشد. صفحات زیر چکیده مطالبی است از وضع و چگونگی قفقاز، که هدف اصلی آن آشنا نمودن خواننده با شرایط این سرزمین، مردم قفقاز و مسائلی که آنها هنگام استیلای روسها با آن مواجه شده‌اند می‌باشد. قفقاز به طور کلی سرزمینی است کوهستانی. اکثریت سکنه این سرزمین به استثنای اقلیت مسیحی که در سرزمینهای کنار دو رود «ریون» و

«کورا=گر» زندگی می‌کنند، کوه‌نشین هستند. سلسله جبال مرکزی این کشور، تأثیری محسوس در شخصیت، خصوصیات سکنه، و چگونگی زندگی آنها را دارد. سکنه این منطقه نه تنها خصوصیات، بلکه مرجودیت کنونی خود را نیز مدیون این سلسله جبال می‌باشند. به جرأت می‌توان گفت که کوه‌های قفقاز به سکنه خود شکل داده و موجودیت آنها را حفظ کرده‌اند. در مقابل، این کوه‌نشینان نیز با جسارت و تهوری خارق‌العاده، با پناه گرفتن در مناطق صعب‌العبور این کوه‌ها، در مقابل دشمنان ایستادگی کرده، و به عبارتی دین سنگین خود را به جبال ادا کرده‌اند. لیکن این الفت بین کوهستان و سکنه آن زمانی به ضرر آنها نیز تمام شده است. کوه‌های مرتفع، دره‌های عمیق و پرشیبی که سنگر سکنه در مقابل دشمنان بود، در عین حال، سدی بود که مانع اتحاد قبایل سکنه قفقاز شد. قبایل قفقاز که موفق به ایجاد وحدت و اتحاد میان خود نشدند، سرانجام ناچار به تسلیم در مقابل روس‌ها و تحمل ظلم و ستم آنها گردیدند.

سلسله جبالی که زمانی، سلسله جبال یا کوه‌های قفقاز نام داشت، طولی در حدود ۶۵۰ میل را داراست. لیکن طول قسمت اصلی کوهستان ۴۰۰ میل می‌باشد. ۱۵۰ میل باقیمانده، شامل کوهپایه‌ها و تپه‌هایی است که تا سواحل دریای خزر، حوالی باکو و به همان شکل تا سواحل دریای سیاه، منطقه «نو وروسیکس» (Novorosseeks) امتداد یافته است. طول این خط کوهپایه‌ای ۱۰۰ میل می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

کوه‌های قفقاز از نظر عرض، تفاوت‌های بارزی با هم دارند. قله مرتفع که به تقریب در وسط این رشته کوه می‌باشند، از نظر پهنا، تنگترین و کم

1. Douglas Freshfield, *The Exploration of Caucasus*, vol. 1, London, 1902, p.27.

عرضترین نقاط این سلسله می‌باشند. عرض کوهستان در این نقاط ۱۰۰ میل است. جنگ‌ها و زد و خوردهایی که برای تصرف قفقاز انجام شده، به عللی که امروز بر ما روشن نیست، در منطقه‌ای مثلثی شکل به وقوع پیوسته است. در زمینهای بین حوالی رشته کوه البرز تا سواحل دریای سیاه، کوه‌های پوشیده از جنگلی وجود دارد که ارتفاعشان به ۳۲۰۰ میل تا سطح دریا می‌رسد. «آدیگه‌ها» و سایر قبایل ساکن این منطقه را «چرکس» می‌نامند. چرکس‌ها به صورت پراکنده، مقاومت خود را تا سال ۱۸۶۴ در مقابل متجاوزان شمالی ادامه دادند. در شرق این منطقه، قبایل کوه‌نشین در اراضی وسیعی آکنده از کوهستانهای پوشیده از جنگل، پایداری شدیدی در مقابل روس‌ها نشان دادند. مابین این دو منطقه، ارتفاع قله به حد اعلائی خود رسیده است. در یک منطقه ۱۰۰ میلی، ارتفاع کوه‌ها کمتر از ۳۲۰۰ متر نیست. در امتداد این ارتفاعات نیز که حدود ۴۰۰ میل می‌باشد، گذرگاه‌های نادری موجود است.

در غرب و شرقی راه‌گشاده گرجستان، قبایل مختلفی سکنی دارند. در قسمت غربی این راه، قبایل «اوست» (oset)، «کاباردی»، و «تاتار»، در قسمت شرقی نیز قبایل «اینگوش»، «گالگای»، «کوسور» (Kevsur) و «پشاور» (psav) مسکن دارند. این قبایل به انتضای خلق و خو و ساختار فیزیکی خود غالباً پیشه غارتگری داشتند. آنها به دفعات در مقابل روس‌ها علم‌طغیان برافراشته، نیام کردند. لیکن تمام این قبایل سرانجام مجبور به تسلیم در مقابل روس‌ها شدند. به این صورت این دو میدان جنگ از هم جدا ماند. بین آنها و تنها راهی که شمال را به جنوب متصل ساخت، فاصله بزرگی بود. با وجود تلاشها و زحمات شیخ شامل در سال ۱۸۴۶ این فاصله و جدایی هیچ‌گاه پر نشد. این وضع و جدا ماندن دو میدان جنگ مهمترین نقش را در عوامل و علل سقوط و تسخیر قفقاز داشته

است. در منطقه جنوبی کوه‌های قفقاز، قبایل «گرجی» سکنی داشتند. گرجی‌ها با اینکه بارها بر ضد روس‌هایی که به ظاهر برای حمایت و حفظ منافع آنها به اشغال این مناطق پرداخته بودند، عصیان کردند، با این حال، نسبت به امپراتور روسیه وفادار بودند. در جنوب مناطق گرجی‌نشین نیز خوانین و پادشاه‌های وابسته به ایران و عثمانی مستقر بودند. نقشه روس‌ها برای تصرف کلی قفقاز واضح بود: ایجاد اتحاد بین قبایل گرجی و تقویت آنها در مقابل ایران و عثمانی، در غرب نیز سرکوبی چرکس‌هایی که انتظار کمک از ترکیه و عثمانی را نیز داشتند، و در شرق سرکوبی قبایل «داغستان» و «چچنستان». روس‌ها از تقویت گرجی‌ها هدف دیگری نیز داشتند: وسعت بخشیدن به خاک کشورشان، و نیز حفظ امنیت مرزهایشان. چگونگی انجام و موقعیت در این منطقه، موضوع اصلی این بررسی را تشکیل می‌دهد. دولت روسیه به طور کلی، برای تصرف قفقاز شصت سال برای جنگ با قبایل کره‌نشین و بیش از این مدت را هم برای جنگ با دولت‌های ایران و عثمانی صرف نمود. اگر کل قفقاز، محل وقوع این زد و خوردها و مجادلات در نظر گرفته شود، این سرزمین دارای سه جبهه کاملاً از هم جدا و مختلف بود. در این زمان روابط داغستان و اسیران کماکان ادامه داشت، عثمانی نیز حمایت خود را از قبایل غربی قطع نکرده بود. موضوع اصلی این بررسی را بیش از موضوع جنگ‌های قبایل غربی، چگونگی جنگ‌های مریدها، محل وقوع جدال، وضع سکنة داغستان و چچنستان تشکیل می‌دهد. لیکن قبل از آغاز به این مباحث، برای داشتن اطلاعاتی کلی درباره این منطقه، اشاره به ریشه اقوام قفقاز و خصوصیات قومی آنها مفید خواهد بود. که در اصل یکی از مشکلترین و در عین حال جالبترین مسائل زمان خود نیز به شمار می‌رفت.

در کتاب «استرابو» (strobos) آمده است: در مکان فعلی «سرخوم قلعه» و یا در نزدیکی آنجایی که «دیوسکوریا» (Dioscurias) برپا بود، اقوامی که با زبانهای مختلفی تکلم می‌کردند، در رفت و آمد بودند. «استرابو» شمار این زبانها را شصت، لیکن «پلینی» (Pliny) در اثر خود که اقتباسی از اثر «تیموستنس» (Timostnes) می‌باشد، تعداد این زبانها را سیصد ذکر کرده است. «پلینی» در سخنان خود چنین آورده است: «بعدها ما (ژمی‌ها) برای انجام کارهایمان در آن منطقه، از یکصد و سی مترجم استفاده می‌کردیم.» «ان عزیز» بعد از دیدار از قفقاز شرقی نام «جبل السنه» یا (کوه زبانها) را بر آنجا نهاد. زیرا طبق نقل او نیز در قفقاز به سیصد زبان مختلف تکلم می‌شده است. با اینکه اصولاً شرقیها عادت و علاقه به بزرگ کردن مسائل دارند، ولی نویسندگان اروپایی نیز در آثار خود شمار این زبانها را کمتر از چهل ذکر نکرده‌اند. این زبانها که همه در «داغستان» تکلم می‌شده، اکثراً از نظر ویژگی تفاوت‌های بارزی با هم داشت. لیکن تحقیقاتی که در سالهای اخیر به عمل آمده، نظریات جدیدی را در مورد زبانهای این منطقه مطرح کرده است. به عقیده «ف. مولر» (F. Müller) زبانهای رایج در قفقاز را می‌توان به سه گروه اصلی تقسیم نمود: ۱. «کارتول» (Kartvel) ۲. قفقازی غربی، ۳. قفقازی شرقی. همه این زبانها، از یک خانواده و دارای یک ریشه‌اند، ولی طی گذشت زمان از هم جدا شده و هر کدام خصوصیات متفاوت و مخصوص به خود گرفته است. همانند زبانهای «هامیت - سمیتیک» (Hamit-Semtik)، به طور مثال زبان گرجی و «کارتول» با «سمیتیک»، و زبانهای قبایل کره‌نشین نیز با «هامیت» هم‌تراز است. این نتایج پس از تحقیقات بسیاری که در این زمینه انجام شده، به دست آمده است. قفقاز متشکل است از شمار زیادی قبیله، نژاد و انسانهای مختلف که هر کدام دارای زبان یا لهجه متفاوتی هستند. همان‌طور که ژنرال کوماروف (Komarov) نیز بیان کرده مناطق

سکونت این مردم هر چقدر مرتفعتر شود، گروه‌ها کم، در عوض زبان‌هایی که مورد استفاده هستند، تفاوت‌های بارزتری پیدا می‌کند. «بنا به گفته شیخ شامل: «چون داغستان به خاطر داشتن اقلیم و آب و هوای سخت، نظر اسکندر مقدونی را جلب نکرد، لذا، اسکندر نیز تمام مجرمین را از مناطق مختلف دنیا به داغستان گسیل داشت.» شیخ شامل علل شکست خود را قبل از تجهیزات و امکانات نیروهای خصم از بی‌کفایتی و بی‌حمیتی مردم منطقه خود دانسته است. به عقیده شامل این سابقه صفات زشت به همان گذشته و دیرینه بد سابقه آنها می‌رسید.

لیکن در این زمان با استناد به اسناد معتبر تاریخی می‌دانیم که اسکندر مقدونی با فاصله زیادی از کوه‌های قفقاز، از آنجا عبور کرد. کوه‌های صعب‌العبور قفقاز که مابین دریای خزر و دریای سیاه قرار دارد، همواره پناهگاه مغزوبین و یا کسانی بود که مملکتشان غصب شده بود. غاصبان بعدها در قبال حمله‌ها و یورش‌هایی که از شمال و جنوب صورت می‌گرفت تاب مقاومت نیاوردند و بعد از مدتی خود نیز به این کوه‌ها پناهنده شدند. بنابراین، علت مهاجرت مردم به این منطقه ناشی از موقعیت جغرافیایی مستحکم آنجا بود. پناهندگانی که به امن بودن این منطقه پی بردند، به مهاجران قبلی پیوسته، به زندگی ادامه دادند. کسانی هم که مرفق به انجام این کار نشدند، در میان دیگر اقوام جهان وقت پراکنده و از صحنه تاریخ محو گردیدند و یا عرف و عادتشان از بین رفته، بتدریج به دسته‌های کوچکتری تقسیم شدند. سالها پیش، هنگامی که جلگه‌های قفقاز شاهد جوش و خروش و غریو جنگجویان بود، بی‌گمان این کوه‌ها پناهگاه بسیاری از نژادها شدند که حتی امروز اثری از آنها نیست. مصری‌ها، مادها، آلان‌ها، اسکیت‌ها، گرک‌ها، رومی‌ها، عرب‌ها، مغول‌ها، تاتارها، اسلاوها پیایی و به دنعات متوالی از خاک قفقاز عبور کردند. با همه اینها، شگفت آنکه هرچند در اقوام فعلی قفقاز نشانه‌هایی

از اقوام متجاوز قابل مشاهده است، ولی طبق تحقیقات نژادشناسی، ریشه اصلی اقوام قفقاز کاملاً جدا از این اقوام است. نیاکان اقوام قفقاز در جلگه‌های بین آسیا و اروپا می‌زیسته‌اند که امروز در چهار گوشه جهان پراکنده شده، اثری محسوس از آنها باقی نیست.

بازگردیم به داغستان، اگر نظری به منطقه داغستان افکنده شود، ملاحظه می‌شود که این منطقه از کوه‌های مرتفعی در امتداد ساحلی کم عرض تشکیل شده است. در قسمت‌های جنوبی و غربی این منطقه، ارتفاع قله از ۴۰۰۰ متر نیز تجاوز می‌کند. نام داغستان در اوایل به منطقه‌ای مثلثی شکل گفته می‌شد که بین دریای خزر، سلسله اصلی کوهستان و سلسله «آندی» قرار داشت. این مثلث در امتداد رودخانه «سولاک = صولاق» (Sulak) انحنای ملایمی به سمت شمال داشت. امروزه منطقه مثلثی شکل داغستان از طرف مرزهای شرقی و جنوبی با تعقیب خط زیرین «سامور = سمور» (Samur) یک چهار ضلعی تشکیل می‌دهد. عرض این چهار ضلعی در جنوب - شرق تنگتر می‌شود. وضع جالب توجه کوه‌های قفقاز از طرف زمین‌شناسان به این شکل توجیه می‌شود: این کوه‌ها در اثر دو سلسله حرکات پوسته زمین به وجود آمده است. در حرکت اول زنجیره اصلی کوه‌ها از شمال غربی به جنوب شرقی و دو حوضه آب به وجود آمده، در شمال هم قله حاشیه‌ای در اثر همین حرکات ایجاد شده‌اند. در حرکت دوم که عمود بر حرکت اول بوده است، و می‌توان گفت خط کوه‌های شمال غربی - جنوب شرقی را قطع می‌کند، کوه‌هایی که از جنوب غربی به طرف شمال شرقی امتداد یافته‌اند، به وجود آمده‌اند. این امتداد باعث به وجود آمدن مناطق مرتفع بین سلسله جبال اصلی و ساحل دریا شده است. مرتفعترین قله، در قفقاز میانه قرار دارند که تا حوضه‌های آب و منطقه «شاویکیلدی» (Şavikilidi) و جلگه «بازار» (Bazar) امتداد یافته‌اند. بدین ترتیب مرتفعترین قله قفقاز،

کوه‌های کناره‌ای این جبال می‌باشند. لیکن تا مسافتی حدود ۳۰۰ کیلومتر ارتفاع کوه‌ها حداکثر به ۳۷۷۰ متر است، و این، در حالی است که در قله کناره‌ای، این ارتفاع به ۴۷۱۰ متر نیز می‌رسد. رشته کوه «بوغوس» (Bogos) که از سمت شرق به غرب کشیده شده و منطقه «آوار» (Avar) و «آندی کویسولار» (Andi Koysular) را تشکیل می‌دهد، دارای حداقل سه قله با ارتفاع ۴۱۰۰ متر می‌باشد. در مشرق این منطقه در رشته کوه «دلتی» (Dolti) دو قله با ارتفاع بیش از ۴۱۰۰ متر وجود دارد. ارتفاع خود قله «دلتی» ۳۹۸۰ متر می‌باشد. باز در همان منطقه، قله کوه یخ «شال» (Şal) ۴۳۷۰ متر و کوه «شاه» (Şah) در داخل ایالت باکو، ۴۴۶۰ متر ارتفاع دارد.<sup>(۱)</sup>

داغستان دارای دو رودخانه اصلی می‌باشد، «سولاک = صولاق» (Sulak) و «سامور = سمور» صولاق که موقعیت مهمتری را داراست، آب خود را از چهار نهر «غازی قموق» (Gazi Kumuk)، «قرا» (kara)، «آوار» (Avar) و «آندی کویسولار» (Andi koysular) تأمین می‌کند. از این چهار نهر فقط منبع «آندی کویسولار» در خارج از نقطه داغستان در «توشیتیا» (Tuşetya) قرار دارد. همه این نهرها در امتداد کوه‌ها در سمت شمال و شمال شرقی جاری هستند. گذشته از کوه‌ها، کانالهای ژرف و تنگی که این آبها را هدایت می‌کند، در شرایط جغرافیایی داغستان نقش عمده‌ای دارند. رودخانه «سمور» که دومین رودخانه مهم داغستان است، از به هم پیوستن دو نهر «قرا کویسور» و «آوار کویسور» تأمین آب می‌کند. این رودخانه، قوسی به سمت جنوب دارد، و به طرف مشرق جاری است. قسمت پایین این نهر در عین حال، خط مرزی داغستان هم هست. برخلاف کوه‌های قفقاز میانه، سطح بیرونی کوه‌های داغستان از

۱. Marzbacher, *Ausden Hochreigionen des Kaukasus I*, Leipzig, 1901, s. 21.

«ژورا» (jura)، «کراتس» (Krates) و سنگهایی که متعلق به دوره سوم زمین‌شناسی می‌باشند، تشکیل شده است. در زمان آغاز جنگ، جمعیت قفقاز طبق آمار در حدود ۴ میلیون نفر بوده است. در حدود نیم میلیون نفر از این تعداد، در داغستان سکنی داشتند که از این نیم میلیون نیز حدود صد و بیست و پنج هزار نفر را افراد قبیله «آوار» تشکیل می‌دادند. «آوارها» از نظر تاریخی مهمترین و در عین حال پرنفوس‌ترین قبیله داغستان می‌باشند که در منطقه‌ای به طول ۱۷۰ و به عرض ۷۵ کیلومتر سکونت می‌کنند. شمالی‌ترین نقطه این منطقه، نقطه «چین یورت» (Çin yurt) و جنوبی‌ترین نقطه آن نیز «زاکاتالی» (Zakatali) می‌باشد. این منطقه روی نصف‌النهار «حونزاک» (Hunzah) قرار دارد. زبان این قوم به دو شاخه متفاوت «حونزاک» و «آنتزوک» (Antzuk) تقسیم می‌شود. این دو زبان از هم جدا نیز، به لهجه‌های متفاوتی انشعاب پیدا می‌کنند. لیکن «ارکرت» (Erckert) این جدایی را رد کرده است.<sup>(۱)</sup>

چون سه شیخ از اولین شیوخ قبیله و بعدها پیشوایان مریدان به زبان «حونزاک» تکلم می‌کردند، زبان اصلی «مریدیزم» نیز «حونزاک» است. این ویژگیها را «لزگی»ها دارا هستند، در کنار آن موقعیت جغرافیایی آنها که در مرکز داغستان سکنی دارند سبب شده که آنها روابطی مستقیم با سایر قبایل داشته باشند. تلفظ و تکلم زبان «آوار» مانند سایر زبانهای رایج در داغستان برای اروپاییان دشوار می‌باشد. به عنوان مثال حرف «ll» (ت ل)، در زبان روسی دارای چهار شکل مختلف و مستقل می‌باشد. همین طور حرف «ک» (K) دارای شش نوع تلفظ مختلف است، که از نظر دستور زبان نیز چنین مشکلاتی، کم نیست.

1. Erckert, *Der Kaukasus und seinen Völker*, S. 257.

کلمه «آوار» که از زبان «قموق» وارد زبان روسی شده، و رایج گردیده است، مفهوم آن «آواره» می‌باشد. این نام از طرف این قبایل رد شده و آنها خود را با نام طائفه‌ای که به آن منسوبند، معرفی می‌کنند. آنها به کل قبایل خود، «مارولال» (Marulal) می‌گویند که به معنی «کوهی» ها می‌باشد. زبان خود را نیز زبان «مارول ماتس» (Marul Mats) می‌نامند که همان معنی «زبان کوهی» را می‌دهد. آوارهای شمالی به برادران جنوبی خود «باگوآل» (Bagualal) یعنی مردمان فقیر و خشن می‌گویند. استفاده این کلمه از طرف این مردمان خود دلیلی برای جدا بودن دو لهجه است، اینکه منشأ این جدایی از جنوب منطقه «حونزراخ» آغاز می‌شود. «اوسلار» (Uslur) نویسنده روسی که تحقیقات «شیفتر» (Schiefner) «کومارف» و «چیرکیف» (Girkeyev) را خلاصه کرده، مدعی است که «آوار» ها در قدیم در مناطق شمالی و حوالی جلگه قموق به صورت قبایل کوچ‌نشین زندگی می‌کردند. در واقع دلایلی دال بر سکونت این طایفه در شمال دریای خزر نیز در دست هست. اگر این فرضیه صحیح باشد، می‌توان ادعا کرد که این قبایل بر اثر هجوم و فشار قبایل شمالی به کوهها پناهنده شده‌اند. بین «آوارها» که در داغستان سکونت دارند، با «آوار» هایی که در قرون پنجم و نهم میلادی در صحنه اروپا ظاهر شدند، رابطه‌ای وجود ندارد. از این لحاظ که «آوارهای اروپا» که به دست نیروهای «شارلمانی» تارومار گشتند، از نژاد «اورال - آلتای» یعنی نژاد «فین - ترک - سانول» (Fin, Türk, Mogol) بودند. در حالیکه «آوار» های داغستان دارای زبانی هستند که کاملاً با زبان این نژاد یعنی «اورال - آلتای» متفاوت است. از این جهت، همان‌گونه که «کلا پروت» (Klaproth) دایر بر یکی بودن نژاد «آوارها» و «هون‌ها» و «مادیار» ها (Madyar) قابل قبول به نظر نمی‌رسد. لیکن «ارکرت» با این نکته نیز مخالف است. به عقیده وی، وجود رابطه‌ای بین «آوار» های داغستان و «آوارهایی» که زمانی اروپا را در

نصرف خود داشتند، غیر ممکن نیست. «ارکرت» برای اثبات این موضوع به استخوانهای جمجمه‌ای که هنگام تحقیقات و پژوهش به دست آورده، تکیه دارد. او می‌گوید: در اطراف «حونزراخ» جمجمه‌هایی به دست آوردیم که با اندازه جمجمه‌های «فین» یکی بود. ما دنبال این موضوع نبودیم، ولی این واقعه ما را سخت متعجب کرد. «ارکرت» معتقد است که بین «آوار» ها و «هون‌ها» رابطه‌ای وجود دارد. به عقیده او «هون‌ها» در قرون چهارم و ششم میلادی ساکن مناطق شمالی قفقاز بودند که توسط قبایل «بلغار»، «سبیر» (sibir)، «آوار» و «خزر» از آنجا رانده شدند و قبایل مذکور این منطقه را اشغال کردند. این قبایل، از نژاد «اورال - آلتای» بودند که بعدها به وسیله «تورانی‌ها» یعنی تاتارهای ترکستان از آنجا رانده شدند. «ارکرت» فقط با استناد به چند جمجمه که در دسترس داشته، نظر تمام دانشمندان را مردود دانسته است. در رابطه با ادعای «ارکرت» قطعه‌ای از «اسماعیل برقوق» نویسنده ترک در دست است: در بین اقوام ساکن داغستان قومی به نام «آوار» سکنی دارند. این قبایل که در سخت‌ترین شرایط کوهستانهای داغستان زندگی می‌کنند، در عین حال از قویترین و پرچنب و جوش‌ترین ساکنان این منطقه هستند. رابطه این قوم با «آوار» هایی که زمانی از شرق آمده و تا مجاریستان کنونی را اشغال کردند، فقط تشابه اسمی است. موضوع وجود رابطه‌ای بین این دو قوم آنچنان واقعی جلوه داده شده، که «آوار» های ساکن داغستان، خود نیز ناگزیر این گفته را باور کرده‌اند. در حالی که آخرین تحقیقات، این موضوع و وجود رابطه‌ای بین این دو قوم را به سه دلیل اصلی به آشکارا رد می‌کند:

۱. «آوار» که اکنون به قومی از اقوام ساکن داغستان اطلاق می‌شود، نام اصلی این طایفه نیست، و روسها این نام را بر این قوم نهاده‌اند. در اصل واژه «آوار» را خود روسها از «قموق» ها گرفته‌اند. «قموق» به جهت غارتگری این مردم نام «آواره» بر آنها گذاشته و بعدها این اسم یعنی



«آواره» توسط روسها به «آوار» تبدیل و رایج گشته است.  
 ۲. کلمه «آندی» (Andi) که امروزه هم نام منطقه‌ای است و «گیمری» (Gimri) که نام روستایی است که در عین حال زادگاه شیخ شامل نیز می‌باشد، رابطه این قوم را با «گیمری»‌هایی که زمانی ساکن قفقاز بوده‌اند، نشان می‌دهد. از علایمی که نشانگر حاکمیت «گیمری»‌ها در شبه جزیره کریمه و دریای آزوف است، می‌توان نتیجه گرفت که بعد از مهاجرت «گیمری»‌ها، باقیمانده این قوم در مناطق کوهستانی داغستان ساکن شده، موجودیت خود را حفظ کرده‌اند.

۳. «آوار»‌هایی که زمانی اروپا را زیر سلطه خود داشتند، از ریشه مغول بودند، در حالیکه «آوار»‌های ساکن داغستان هم از نظر فردی، و هم از نظر جامعه هیچ شباهتی با نژاد مغول ندارند. «آوار»‌های داغستان، از نظر زبان، ساختمان بدن و شخصیت کاملاً خصوصیات قفقازی دارند.

زبان سکنه قفقاز از مشخصات بارز ساکنان این منطقه است. در تمام زبانها معمولاً حروف بی صدایی که دارای یک مخرج می‌باشند، به دو صورت تلفظ می‌شوند: برای مثال حرف «ج» و «چ»، لیکن در زبانهای رایج در قفقاز، این قانون دارای صورت سومی نیز هست. این قاعده در مورد تمام حروف بی صدا صدق می‌کند. با این حال نمی‌توان مدعی شد که هیچ عنصر خارجی وارد منطقه داغستان نشده است. حوادثی که در طول تاریخ در این سرزمین جریان یافته، اقوام کوچک و بزرگی که در پی جستجوی پناهگاهی وارد داغستان و سایر نقاط قفقاز شده‌اند، بی تردید اثراتی نیز در این منطقه برجای نهاده‌اند، لیکن این مطالب باعث تغییر نظر ما درباره نژاد «آوار»‌های داغستان نخواهد شد.<sup>(۱)</sup>

سکنه داغستان هنگام احداث شهر یا روستایی، در وهله اول به موقعیت جنگی و دفاعی آن مکان توجه داشتند. به همین دلیل نیز، بیشتر

۱. رک به: اسماعیل برقوق، قفقاز شمالی در تاریخ، ص ۱۲۵.

مناطق مسکونی که در بالا یا مجاور تپه و یا صخره‌ای انتخاب می‌شد، از پشت سر نیز به پرتگاهی منتهی می‌شد. از آن سوی نیز امنیت داشته باشند. روستای «آراکانی» (Arakani) نمونه‌ای است از این روستاها. در این روستاها، خانه‌ها به صورت دو طبقه و از سنگ ساخته می‌شود. وسایل مورد احتیاج نیز به طور کامل در آنها موجود است. در داخل این خانه‌ها، دیوارها و سقف کاهگلی آنها با رنگ سفید پوشش داده می‌شود. منازل تا حد امکان به شکل یک آمفی‌تئاتر به طوری که هرخانه سنگری برای خانه دیگر باشد بنا می‌گردند. کوچه‌های تنگ و باریک که فقط به اندازه عبور دو اسب پهنا داشته، پناهگاه و سنگری مناسب برای مدافعان محسوب می‌شده است و هنگام زد و خورد و وقوع حادثه‌ای به محل غیر قابل عبوری مبدل می‌گشت. زیرا عبور از این کوچه‌ها امکان نداشت مگر اینکه مدافعان تا آخرین نفر کشته شوند. البته امروزه با سلاحهای پیشرفته و مخرب از بین بردن چنین روستاهایی کاری است آسان، ولی در آن زمان، هنگام جنگ، مردم داغستان در همین روستاها بخوبی در مقابل دشمنان ایستادگی می‌کردند و هر خانه روستایی، از طرف مردان و حتی زنان داغستانی به یک دژ جنگی مبدل می‌شد.

دومین مسئله در انتخاب محل سکونت، برای داغستانی‌ها، تأمین گرما بود. زیرا به دست آوردن سوخت، کاری دشوار به شمار می‌آمد، به همین سبب نیز، تمام روستاها به گونه‌ای احداث می‌شد که در دامنه شمالی کوه و رو به جنوب باشد. به این ترتیب، در فصل زمستان از حرارت نور خورشید حداکثر استفاده به عمل می‌آمد. دیگر وسایل برای ادامه حیات از قبیل آب آشامیدنی و خاک برای کشاورزی مسائل درجه دومی به شمار می‌آمد. کمبود خاک در عین حال سدی بود در مقابل افزایش جمعیت. محل تأمین آب اگر محدوده افراد مسلح قبیله بود، مسئله تأمین آب نیز حل شد. به حساب می‌آمد و دوری محل تأمین آب

در نظر گرفته نمی شد. زیرا مسئله تأمین آب به عهده زنان بود، و هیچ مرد کوهستانی شأن خود را تا این درجه پایین نمی آورد که برای مایحتاج خود به تأمین و حمل و نقل آب پردازد.

کار مردها خوردن، خوابیدن و جنگیدن بود. یا اینکه برای خود در زیر حرارت خورشید چماق چوبدستی و چماق می ساختند. دیگر کارها همه بر عهده زنان بود. به همین سبب نیز، دختری که بیشتر کار می کرد مسئله ازدواجش نیز به همان نسبت آسانتر صورت می گرفت.

زنان کوهستانی بر اثر وضع حمل و کار زیاد خیلی سریع پیر و فرسوده می شدند، ولی این مسئله با اهمیتی نبود.

قبایل کوهستانی از جهتی متفاوت از هم هستند. با این حال، نقاط مشترکی هم دارند: همه دارای فرهنگی غنی، صبور، باهوش، با شرف و متدین هستند؛ و همه کم خواب اند. شجاعتشان در حد افراط است.

هنگام جنگ هر چند از همسایگان «چچن» خود کندتر محسوب می شدند، ولی مقاومتر از آنها و در لحظات آخر جنگ خطرناکتر از همیشه دیده می شدند.

چنین بودند مردمان داغستان. جنگهایی که در این منطقه به آنها تحمیل شده، و در خور تحسین است و جا دارد که در اذهان باقی بماند.

بیشتر این زردخوردها را در قله های پربرفی که حتی درختی نیز در آنها دیده نمی شد، انجام داده، پایداری کرده اند. این مناطق که «پلاتو» نامیده می شد، آکنده از هر نوع مخاطره بود. در دامنه های آنها رودهایی جاری بود که گاهی عمقشان به بکهزار می رسید.

این مردمان، معمولاً در مناطقی دور از چشم، با حوصله و صبر زیاد، باغهای انگور و اشجار میوه احداث می کردند، ذرت و دیگر محصولات را پرورش می دادند. این باغها که در مناطقی کم آب احداث شده بود، تحسین هر بیننده ای را بر می انگیخت. در بالای بعضی تپه های

سنگلاخی، زمینهای آبادی به چشم می خورد. خاکهای این زمینهای حاصلخیز را این مردمان تا بالای تپه آورده و به آبادی آنجا می پرداختند.

اهالی داغستان به عنوان یک فرد کاملاً کوهستانی هستند: قوی بنیه، چابک، مقاوم، از نظر ظاهری نشان دادن و ارائه قدرت فراوان خود تفاوتی دارند، لیکن از نظر کلی مردمانی قوی بنیه و خوش رو می باشند، بویژه قبایل شمال. آنها دارای چشمانی آبی، موهای طلایی و بور و گونه هایی برجسته اند. این قیافه در شمال منطقه «توید» (Tweed) زیاد به چشم می خورد. هنگام شروع جنگ، در بیشتر نقاط داغستان نظام «خانی» و «سالاری» (خان سالاری) که یادگار تازیان به شمار می آمد، رواج داشت. در بعضی نقاط نیز قبایلی کوچک و بزرگ به صورت دموکراتیک و آزاد زندگی می کردند.

نام «چچنستان» از طرف روسها به منطقه ای اطلاق می شد که از طرف شرق به رودخانه صولاق، از غرب به «سوتزای علیا» از شمال به «سوتزای سفلی» و «تیرک» (Terek) ختم می شد. مرز جنوبی این منطقه به مراکز سکونت «آندی» ها، «آوار» ها، «توشن» ها و «کوسور» های داغستانی منتهی می گردید. «چچنستان» روزگاری پوشیده از جنگل بود. امروزه نیز قسمت اعظم این منطقه پوشیده از جنگل است. این جنگلها توسط رودهای عمیقی که با سرعت زیاد جاری بودند، از هم جدا می شدند. این رودها از کوههای جنوب که در آن امتداد رفته رفته مرتفع می گشت، جاری می شد. در کنار این رودها «چچن» ها در مزارع مستقل و وسیعی یا در روستاهایی که گاهی تعداد منازلش به صد دستگاه هم می رسید، زندگی می کردند. این منازل از آجر و به صورت یک طبقه بنا می شد. دیوارها و سقف توسط چوب درختان استحکام می یافت. درون و برون خانه تزیین می گردید. تمام وسایل زندگی در داخل این منازل دیده می شد از قبیل قالی، گلیم، بالش، پتو، ظروف فلزی و... هر خانه دارای باغ یا

باغچه‌ای جداگانه بود. در سایر زمینهای قابل کشت نیز ذرت، سیوس و جو کاشته می‌شد. از آنجا که از نظر موقعیت جنگی قابل اطمینان نبودند، یک سوی این روستاها همیشه به جنگل منتهی می‌شد که در مواقع بروز خطر زنان و کودکان بتوانند از آنجا به محلی امن منتقل گردند. جنگلها که پوشیده از اشجار ترمند بودند، امنترین پناهگاه برای «چچن»ها، در عین حال بزرگترین سد و مانع در مقابل پیشروی روسها بود. عاملی که باعث به وجود آمدن تفاوت میان «چچن»ها و همسایگان کوهستانی شده، همین جنگلها می‌باشند. از آنجا که وضع جغرافیایی منطقه بستگی به جنگل دارد، به همین سبب نیز چگونگی و مدت جنگ را هم این جنگلها تعیین می‌کردند. روسها تا زمانی که شروع به بریدن اشجار نکرده بودند، پیروزی و موفقیت چشمگیری در مقابل «چچن»ها به دست نیاورده بودند، چون تا جنگلها باقی بود، شکست «چچن»ها محال و غیر ممکن بود. به همین خاطر، بجاست که گفته شود «چچن»ها نه در مقابل شمشیر، بلکه در مقابل تبر شکست خوردند. شیخ شامل که به اهمیت فوق‌العاده این جنگلها پی برده بود، برای حفاظت آنها دستورات قاطعی صادر کرده بود. کسانی که بدون اجازه او اقدام به قطع اشجار می‌کردند، به سختی مجازات می‌شدند. جریمه هر درخت بریده شده، گاو و یا گارمیشی بود. حداکثر این مجازات هم به اعدام منتهی می‌شد. از آنجا که «چچنستان» دارای حکومتی نبود، به همین دلیل نیز میان مردم، نظام طبقاتی وجود نداشت. هر «چچنی» از بدو تولد دارای حقوقی مساوی با حقوق سایرین بود. برای به دست آوردن نام و نفوذی در جامعه یک راه مقابل آنها وجود داشت: جنگ. کسانی که طالب نام و نفوذ و قدرت بودند، در این راه با تمام قوا گام برمی‌داشتند، و تمام جلسات و

توانشان را در میدان جنگ به نمایش می‌گذارند. بعد از اثبات، احترام و قدرت و نفوذ هم پی آن می‌آید. با ارزشترین وسایل آنها سلاحها و شمشیرهایی بود که از پدر به پسر می‌رسید، و دست به دست می‌گشت. مهمترین چیز برای یک «چچن» بعد از سلاح، اسب بود. ژرفترین احساسات درونی یک «چچن» توسط شاعری انگلیسی در قطعه‌ای بیان شده است:

یک اسب، تنها یک اسب بی‌همتا  
 یک شمشیر، تنها یک شمشیر از فولادی برنده  
 بجز این دو، هر چیز دیگری بی‌بهاست  
 بجز اینها هر چیزی دیگر بی‌ضرور است  
 در دنیا

برای قلبهای اصیل  
 امروزه دین «چچن»ها اسلام است. پیش از آن، «چچن»ها پیرو آیین پاگانیسم بودند، ولی در حال حاضر مسلمان‌اند. ایمان «چچن»ها بعد از مبارزاتشان با قوای روسها قویتر شد.

در مسجد هر روستا، قرآن توسط شیوخ تفسیر می‌شود. زبان عربی، همان‌گونه که در داغستان رایج است، زبان دین محسوب می‌شود. در عین حال عربی تنها زبانی است که هم خواننده و هم نرشته می‌شود، و این قاعده‌ای است در سراسر منطقه قفقاز. با وجود این، تا زمان شیخ شاملی مسائل بین مردم طبق عرف و عادت محلی حل و فصل می‌شد. زبان مورد استفاده نیز زبان «چچنی» بود. عادات و رسوم دیرینه انتقام پدر و برادرکشی را ریشه دارتر می‌کرد.

«چچن»ها، از نظر ترکیب بدنی، بلند بالا، باریک، قوی جثه، ورزیده، شجاع، خشن، معمولاً خوش‌سیمما و در مقابل دشمنان شکاک هستند. مردمانی شرافتمند و مغرورند. به حدی که این ویژگیها در میان نژادهای

دیگر بی مانند است. مثل سایر قبایل کوهستان مهمان نوازی در میان «چچن» ها وظیفه ای است مندس. *بنا به آرایه های مختلف و به تفصیل در کتاب* یک «چچن» به خاطر سودی ناچیز حاضر به کشتن فردی می شود، لیکن اگر آن فرد حتی ناخوانده وارد خانه چچنی گردد، برای آن فرد از بذل جان نیز دریغ ندارد. *بنا به آرایه های مختلف و به تفصیل در کتاب*

در میان «چچن» ها راهزنی، گله دزدی و قتل دشمنان افتخار بود، و جالب اینجاست که دختران جوان هم مشوق این کارها بودند. به طوری که اگر جوانی خواهان ازدواج با دختری می شد، تا مهارت خود را در چنین کاری اثبات نمی کرد، از طرف خانواده دختر حقیر و نالایق شمرده می شد. این طرز فکر هنگام بروز حادثه ای، بریژه زرد و خورد با روسها تمام افکار یک «چچن» را تسخیر می کرد. انجام تمام کارها بر عهده زنان و اسرای جنگی واگذار می شد. مردها فقط به جنگ می اندیشیدند و می جنگیدند و بس. *بنا به آرایه های مختلف و به تفصیل در کتاب*

به طور خلاصه، قفقاز سرزمینی بود با این اقوام و این شرایط. مردمان این سرزمین بدون دریافت کمکی از خارج، بدون اینکه حتی صاحب توپخانه ای، و (به غیر از سلاحهای به غنیمت گرفته شده) باشند، فقط با توکل به خدا و پیغمبر، با شمشیرهای آخته در مقابل حملات و فشار وحشت انگیز روسها ایستادگی کردند، چه لشکرها را که به هزیمت واداشتند. قدرت آنها را با بازی گرفتند. این ایستادگی و پایداری آنها ناخود آگاه تحسین انگلیسها را برمی انگیخت، زیرا با اینکه مردمان قفقاز برای خود می جنگیدند، ولی ناخواسته حافظ منافع انگلستان در خاک هندوستان بودند. *بنا به آرایه های مختلف و به تفصیل در کتاب*

طبق گفته «سر هنری راولینسون»: تا زمانی که پایداری مردم کوهستان ادامه داشت، آنها سدی محکم در برابر پیشروی روسها بودند. بعد از تار و مار شدن آنها، دیگر هیچ مانع نظامی یا فیزیکی مقابل روسها نبود که از

پیشروی آنها از «ارس» تا «ایندوس» جلوگیری کند.<sup>(۱)</sup> سابقه روابط بین قفقاز و روسیه به سال ۹۱۴ م می‌رسد. شاحه‌ای از مهاجمان «وارانگیان» Varangian، از دهانه «دنیپر» حرکت کرده، و پس از عبور از دو رود «دُن» و «ولگا» تا دریای خزر پیشروی کرده‌اند. آنها در طی این عملیات، سفینه‌های جنگی خود را از راه خشکی از «دن» به «ولگا» از راه خشکی منتقل کردند. در سال ۹۱۴ م شاهزاده شهر «کیف» که «ایگور» Igor نام داشت، به قسطنطنیه (استانبول) پورش برد. سه سال بعد از این واقعه، شاخه دیگری از «وارانگیان»‌ها که «رُس» Ros خوانده می‌شدند، در حوالی دریای خزر دیده شدند. آنها بعضی از قسمت‌های ایران را تصرف کرده، همچنین «بردعه» Berdaa پایتخت «اران» را هم از دست اعراب خارج کردند. این شهر بعدها نام قراباغ به خود گرفت.<sup>(۲)</sup> بعد از این حوادث شاهزاده بزرگ «سیواتسلاو» (Sivatoslav)، مرزهای خود را از سمت شمال غرب تا رود «کوبان = قوبان» در قفقاز گسترش داد. در این منطقه، تماس و زد و خوردی نیز با دو قوم «یاسی = یسی» Yassi و «کُسیگ» Kossog داشت. این دو قوم با عقیده برخی، اجداد «چرکس»‌ها و «اوست»‌ها هستند. قبل از پایان این سده «واریاگ»‌هایی که «رُس» نامیده می‌شدند، در جزیره تامان Taman حکومتی به نام «توماتارکان» Tomatarkan تشکیل دادند. علایم وجود این حکومت در تاریخ روسیه، تا سال ۱۰۹۴ هویداست. در اواخر قرن دهم میلادی، ولادیمیر شاهزاده بزرگ، که روسها را به آیین مسیحیت درآورده بود، «میسیتسلاو» (Mistislave) را

1. H. Rawlinson, *England and Russia in the East*, London, 1875, P 264.

(ه. راولینسون، روس و انگلیس در شرق، لندن، ۱۸۷۵، ص ۲۶۴).

2. Soloviov, *Istoria Rossoi* 1. s. 129

(سولوویف، تاریخ روسیه، ج ۱، ص ۱۲۹).

جانشین خود کرد، و حکومت «توما تارکان» را به او وا گذاشت. «میستیسلاو» با کمک «باسیل» Basil امپراتور بیزانس، ترکهای خزر را شکست داد، در نتیجه آوازه‌ای بلند یافت. سپس به سوی چرکس‌ها روانه شد، و در نبردی تن به تن فرمانده چرکس را شکست داده، به قتل رسانید. (۱)

بعدها، از این خاندان «ولادیمیر مونوماخ» V. Monomakh (۱۱۲۵-۱۱۲۵ م) را می‌بینیم که موفقیت‌هایی در جنگ با چرکس‌ها و سایر قبایل آن حدود داشته است. «امپراتور روس» نیز به تازگی موفق شده بود تا پس از قبل از تجزیه و تحلیل واژه «روس» (رُز) بهتر است نگاهی به وقایع آن زمان داشته باشیم: در قرن سیزدهم میلادی، «تامارا» Tamara ملکه چرکس با «جورج» فرزند شاهزاده بزرگ «آندرو بوگولیوبسکی» Andrew Bogolioubesky وصلت کرد. در سال ۱۳۱۹ م بر اثر تحریک شاهزاده بزرگ مسکو، عصبانی در گرفت که طی آن «تورلی میکائیل اهل تور» (Tver) در حوالی دربند به دست «رومانت» های Romant وحشی کشته شد. این واقعه باعث رویارویی روسها با قفقازی‌ها شد که منجر به اشغال قفقاز توسط روسها گردید. اشغال قفقاز با تصرف دهانه رود «ترک» توسط قزاقها در قرن شانزدهم میلادی آغاز شد. این امر منجر به اشغال آنها و

۱. سولودیف، همان اثر، ص ۱۹۱، و نیز رک به: *تاریخ روسیه و ایران*

Rimbaud, *Histoire de la Russie*, Paris, 1879, P.61

(رامباود، تاریخ روسیه، پاریس، ۱۸۷۹، ص ۶۱).

این قوم که در اوایل به شکل گروه‌های کوچکی به صورت چادرنشین در کنار رودها زندگی می‌کردند، بعدها با به دست آوردن فرصت در سواحل همین رودها ساکن شدند. با گذشت زمان در کنار ماهیگیری و دامداری که با ساده‌ترین روشها انجام می‌دادند، به کشاورزی نیز پرداختند. لیکن همچنان به حرفه اصلی و سابق خود پایبند بودند. به همسایگان مسلمان خود حمله می‌کردند. این یورشها، رفته رفته گسترش یافته و آنها شروع به حمله کردن به همکیشان خود یعنی لهستانیها و روسها کردند. به این صورت، قزاقهای «دُن»، «ولگا» و «اورال» پدید آمدند. <sup>(۱)</sup>

با توسعه مرزهای حکومت شاهزادگان روسی، بتدریج این قزاقها تابعیت روسیه را پذیرا شدند. قزاقهای ساکن اکراین و قزاقهای وابسته به امپراتوری لهستان نیز در مقابل ظلم و ستم حکمرانان لهستانی، رفته رفته به طرف حکومت مسکو کشیده شدند. سوای این گروهها، عده‌ای نیز تحت نام «زاپوروژ (زاپوروگ)» Zaporozj زندگی می‌کردند. به این گروه از قزاقها، به خاطر محل سکونتشان که در قسمت‌های پایین «دنیپر» در آبشارهای «پوروگی» (Poroghi) بود، «زاپوروگ» گفته می‌شد. «زاپوروگ»ها، از نظر حکومتی و طبقه‌بندی جامعه با سایر قزاقها کاملاً متفاوت بودند. در این گروه، زنها از هیچ‌گونه جایگاهی برخوردار نبودند. حکومت آنها نوعی جمهوری جنگاوران به شمار می‌آمد، لیکن، در این حکومت، تمام ایده‌های انقلاب فرانسه به وضوح به چشم می‌خورد، آزادی، برابری، برادری «زاپوروگ»ها تبعه لهستان بودند. لیکن این تبعیت حتی هنگام برقراری صلح بین لهستان و عثمانی نیز مانع از حمله آنها به ترکها نبود. «آنها نه به کسی رحم می‌کردند، نه طالب ترحم کسی می‌شدند. زندگی خود را از تاراج و غارت دیگران به دست می‌آوردند، و در این راه خطرناک پیوسته در جستجوی مرگ بودند.»<sup>(۱)</sup> از نظر نژادی

۱. رامباود، همان اثر، ص ۳۱۶. <http://www.gutenberg.org/files/18462/18462-h/18462-h.htm>



ریشه اوکراینی داشتند، لیکن در میان آنها، لیتوانی و لهستانی هم به چشم می‌خورد. «ارکرت» در اثر خود به نام *Der Ursprung der Kazaken* (Berlin, 1882) چرکس‌ها را نیز به این گروه اضافه کرده است. آنها از نظر دینی وابسته به کلیسای مقدس ارتدکس بودند، ولی مانند سایر هم‌نژادان خود افرادی مذهبی محسوب نمی‌شدند. «زاپوروگ»ها همواره آماده جنگ با ترکهای عثمانی و تاتارهای کریمه بودند، و از این حیث پیشقراولان و پیشتازان روسیه به شمار می‌آمدند. آنها در یک منطقه پرخطر، آزادی خود را در مقابل روسیه و عثمانی و سایر قدرتها حفظ کرده بودند. «پتر» تزار روسیه، بعد از زد و خورد با سوئدی‌ها در جنگ «پلترووا» (Poltova) مناطق سکونت قزاقها را اشغال کرد. آنها هم ناگزیر به نواحی کریمه کوچ کردند. در زمان سلطنت ملکه «آن» Anne قزاقها مورد عضو قرار گرفته و به آنها اجازه بازگشت به سرزمینهای خودشان داده شد. منطقه «دنیپر»، که زمانی محل سکونت آنها بود، در این سالهای دوری به کلی تغییر یافته بود. قزاقها که همیشه طالب آزادی بودند، طبعاً قادر به تحمل این وضع جدید نبودند. وجود قزاقها برای کلتی‌های روسی که در غیاب آنها به این منطقه آمده، و ساکن شده بودند، خطری بزرگ محسوب می‌شد. سرانجام در زمان «ملکه کاترین دوم» در سال ۱۷۷۵ م به جمهوری قزاقها خاتمه داده شد. با فرمانی که توسط ملکه صادر شده بود، «پوتیمکین» Potyemkin، سرزمین قزاقها را اشغال کرده، اماکن سکونت آنها را از بین برد. گروهی از این قزاقها به کشور سلطان پناهانده شدند. باقیمانده آنها دوباره دسته‌بندی شده زیر نام «قزاقهای دریای سیاه» به جبهه قفقاز اعزام گردیدند. در سال ۱۷۸۲ م سواحل شرقی دریای آزوف به آنها اختصاص داده شد.<sup>(۱)</sup>

به این صورت، قزاقها بتدریج ساکن مناطق جنگی واقع در شرق و

1. Potto, *kavkazsky voina*, st. petersburg, 1, 1896, S.168.

جنوب روسیه و لهستان شدند. با گذشت زمان، گروه‌های مسلمان را عقب نشانده، پس از جنگ‌هایی که چند قرن به طول انجامید، زمینهای بسیاری را به خاک حاصلخیز خود اضافه کردند. در عین حال مرزهای قدرت تزاران روسیه را هم وسعت بخشیدند. به این ترتیب، نزاقها با وجود بی‌عدالتی و ظلم و ستمی که در حق آنها می‌شد، مجبور به تسلیم در مقابل روسها شدند. لیکن جلب قزاقها از طرف روسیه امری بود زودگذر. در اوایل کار جمعی از قزاقها تحت حمایت شاهزادگان و بعد تزارهای روسیه فرار گرفتند. ولی دسته‌ای از آنها که طرز زندگی و اطاعت از اربابان جدید برایشان قابل تحمل نبود، زندگی سابق خود را از سر گرفتند. در آن زمان که در همه مناطق خطرات بسیاری وجود داشت، افراد شجاع و دارای روح ماجراجویی نیز کم شمار نبودند؛ افرادی که از دادگاههای بی‌عدالت، مالیاتهای سنگین و فشارهای دینی فراری بودند. بعدها با مالیاتی که تزار «فئودور ایوانوویچ» برای زمینهای کشاورزان وضع کرد، عده فراریهای این طبقه هم افزایش یافت. ولی ازدیاد و افزایش عده قزاقها فقط به این دلیل نبود. طبیعی است، افرادی که به قزاقها ملحق می‌شدند، همه مرد بودند. در اصل، در هیچ جمعی تجرد به استثنای «زاپوروگ»ها در میان دیگر قزاقها مسئله‌ای مطلوب و خوشایند نبود. علل اصلی یورشهای آنها، به دست آوردن زنهای قبایل همسایه بود. تنها نکته‌ای که به اطمینان می‌توان گفت، خالص نبودن نژاد قزاقهاست. این فرض که نژاد آنها ممکن است روسی باشد، همانقدر اشتباه است که بخواهیم آنها را از ریشه ترک و تاتار به حساب بیاوریم. حتی اگر از نظر زبان و دین آنها را «اسلاو» بخوانیم. این نکته هم روشن است که زنان قزاق اسرایی بودند که آنها طی جنگ با قبایل همسایه به عنوان غنیمت با خود می‌آوردند. در ضمن مردان قبایلی که زنان قزاق به آنها منسوب بودند، خود دسته دسته به قزاقها ملحق می‌شدند. مردان قزاق که در اوایل شجاع

و پرخاشجو و در عین حال نگهبان مرز بودند، با افزایش قدرتشان سپری در مقابل دشمنان روسیه شده، و بتدریج با در دست داشتن امکانات نظامی و استعداد جنگی زندگی کوچ نشینی را رها کرده، تبدیل به زمینداران بزرگ و مطیع قانون شدند. با همه وحشیگری، سرکشی و بی‌اعتنایی به قوانین، قزاقها خدمات بسیاری برای روسیه انجام داده‌اند. در اوایل آنها مرتکب اعمالی می‌شدند بی‌آنکه معنی و ارزش آن را درک کنند، بعدها این اعمال در راستای اهداف تزارهای روسیه انجام می‌شد. در هر دو حال، آنها سواران و نیزه‌دارانی بی‌همتا به شمار می‌آمدند که بعدها به عنوان سربازان وابسته به حکومت، مأموریت‌های اشغال سرزمینهای جدید و ایجاد کولونیزاسیون را بی‌چون و چرا و به صورت بی‌نقص به مرحله اجرا در می‌آوردند. کارهایی که خود به خود و با سیر طبیعی انجام می‌یافت، در عین حال مقاصدی بود که تا آن زمان و در آن شرایط هیچ‌یک از تزارهای روسیه قادر به انجام آن نبود. به این صورت، به حدی زمین به اراضی شاهزادگان روسیه اضافه شد که هر یک تبدیل به امپراتوری قدرتمندی گشت. این مطلب را هم نباید فراموش کرد که قزاقها با آن روح عاصی و سرکش به دفعات مشکلات و سختیهای بسیاری برای اربابان خود فراهم کرده‌اند. بدون اغراق می‌توان گفت بارها ضایعاتی بیش از دشمن اصلی روسیه یعنی ترکهای عثمانی و تاتارها برای آن کشور به وجود آوردند، به طوری که آینده و تمامیت ارضی روسیه بارها با خطر نابودی مواجه شد.

عصیان «دیمتری» کاذب اول و دوم، عصیان «استنکا رازین» (Stenka Razeen) که در سال ۱۶۷۱ به قتل رسید، عصیان «بولاوین» (Boulavine) در ۱۷۰۶، شش سال بعد از عصیان «مازپا» (Mazepa) و در نهایت عصیان «پوگاچف» (Pugachov) در زمان کاترین کبیر، نمونه‌ای از این شورشهاست که همه از طرف قزاقها صورت گرفته است. این

عصیانها سالیانی دراز، جنوب و شرق روسیه را در آتش و خون غرقه ساخت. با این همه، باید توجه داشت که روسها از روح آزاده و سرکش قزاقها استفاده‌های بسیاری کرده‌اند.

شاهزادگان روس که کاری جز ایجاد فتنه در مرزها و قتل عام و حمله به مسلمانان نداشتند، هنگام موفقیت، خود را عامل این پیروزی جلوه می‌دادند. ولی هنگام شکایت خان و یا سلطانی از قزاقها، به دلیل آنکه قزاقها سرکش و قابل مهار نیستند، از قبول مسئولیت سرباز می‌زدند، و به این ترتیب بعد از گذشت زمانی، قزاقها زیر حمایت و حاکمیت دولت مرکزی روسیه قرار گرفتند.

نقشه‌ها و برنامه‌های بعدی دولت روسیه برای تصرف و اشغال اراضی همسایه، طبق برنامه و سیاستی مصمم‌تر شکل گرفت. ولی موفقیت این نقشه‌ها را نمی‌توان بیش از سلسله، عملیات قبلی شمرد. در اینجا احتیاجی به تحقیق در چگونگی تاریخ گسترش قزاقها نیست. لیکن بعدها، هنگام پیشروی روسها به طرف قفقاز که «ولیامینوف» (Velyaminov) آنجا را قلعه بزرگ طبیعی می‌خواند، دوباره با قزاقها روبه‌رو می‌شویم.

بنا به روایتی قزاقهای «ریازان» Riazan در اثر خشم «ایوان سوم» ۱۴۶۲-۱۵۰۵ م با خانواده و احشام خود کوچیده و در امتداد رود «دُن» پیشروی کردند. آنها پس از گذشتن از «ولگا» به حوالی «تِرک» و سواحل خزر رسیدند. در این منطقه شهری به نام «تیومن» Tioumen به دست آنها بنا شد. «تیومن» شهری مسکونی بود، ولی عده‌ای از سکنه آن را راهزنها تشکیل می‌دادند. گروهی دیگر از قزاقهای «ریازان» به پیشروی خود ادامه داده و به منطقه تقاطع دو رود «آرگون» و «سونژا» که چندان اثر محلی که امروزه آن را گروزی گویند، دور نبود، رسیدند. از آنجا که این منطقه پوشیده از تپه بود، آنها نام «گربنتسی» Grebentsi به خود گرفتند. این قزاقها در زمان «ایوان مخوف» هیأتی به مسکو اعزام نموده و طلب

بخشایش کردند. قزاقهای «گربنتسی» قلعه‌ای در دهانه رود «سورنزا» ساخته و مسئولیت دفاع از این قلعه را به نام تزار به عهده گرفتند و به این صورت مورد عفو قرار گرفتند. در اینجا آنها با «چچن»ها و شاهزادگان «کاباردی» روبه رو شدند. «کاباردی»ها زمینهای خود را که بین دو رود «ترک» و «کوبان» قرار داشت، به سمت مشرق توسعه داده و تا جلگه‌های «قموق» پیشروی کرده بودند. قبایل «کاباردی» از اصیلترین شاخه‌های نژاد «آدیگه»ها که چرکس‌ها هم به آنها منسوبند، هستند. «ایوان مخوف»، یکی از همسران خود را از بین این قبایل انتخاب کرده بود.

در سال ۱۵۷۹ «یرماک» Yemak و دو همراه فراری‌اش، در دهانه رود «ولگا» جلسه‌ای تشکیل داده و درباره محلی که قرار بود بروند، مذاکره کردند. وی به اتفاق افرادش ابتدا به سمت شمال و بعد به مشرق رفته، سرانجام سبیری را به خاک روسیه منضم کردند. طبق گفته «آندریا شادرین» Andreya shadrin، یکی از همراهان «یرماک»، آنها به طرف جنوب بادبان برافراشته و «تیومن» را که «برکی» Torekee خوانده می‌شد، تقویت کرده، بعد به «اندری» Enderee کنونی رسیدند. تا آن زمان دولت مرکزی توجه زیادی به این مسئله نداشت. در سال ۱۵۸۶م، «آلکساندر» پادشاه «ایبریا»<sup>(۱)</sup> Iteya با فرستادن سفیری به مسکو تقاضای کمک در برابر «تارکو» Tarku و «شمخال» Shamhal کرد. پس از این واقعه در سال ۱۵۹۴م قوایی به فرماندهی «بیرخووروستین» Boyer Khvorostin به پایتخت «شمخال» حمله کرده، و آنجا را اشغال نمود. لیکن قوای روسی از عهده حفظ شهر برنیامد، و هفت هزار سرباز روس تا کناره‌های رود صولاق عقب رانده شده، تا آخرین نفر به قتل رسیدند. علی‌رغم این شکست سنگین، تزار «فئودور ایوانوویچ» که گویا از آینده خیر می‌داد، خود را پادشاه «ایبری»ها، «کاباردی»ها، «چرکس»ها و

۱. نامی که یونانیان و رومی‌ها به گرجستان داده بودند.

شاهزادگان کوهستان نامید. در سال ۱۵۹۶م سفرای روس عازم تفلیس شده و در ۱۵۹۹م به مسکو بازگشتند. پنج سال بعد تزار «بوریس گودونوف» که در صدد گرفتن انتقام بود، دو سپاه به منطقه اعزام کرد. یکی به فرماندهی «بوتورلین» Boutourlin از راه «قازان» و دیگری به فرماندهی «پلشیچیف» Pleshtcheyef از راه «آستراخان». با این همه، حاصل کار همان بود. «آلکساندر» که به این دو سپاه وعده کمک داده بود، در موقع سرعود نرسید. قوای روس که با قزاقهای «برکی» و «گربنتسی» تقویت شده بود، شکست سختی از سربازان «شمخال» خورده، از هم پاشیده شد. از آنجا که تمام این وقایع طبق روایت می‌باشد، چگونگی استقرار روسها در نواحی «برک» مجهول است. در ضمن، احتمال اینکه «تیومن» و «برکی» توسط قزاقهای فراری بنا نهاده شده باشد، نیز کم نیست. بعدها «شادرین» افراد خود را به «ترک» رسانده، آنها را تا «آق‌طاش» و «سورنزا» پیش برد. این گروه بعدها تبدیل به قزاقهای «برک» و «گربنتسی» شدند.

در سال ۱۶۲۸ «فیچ» Fitch و «هرالد» Herald که از زمین‌شناسان حکومتی بودند، در کوههای چچنستان با قزاقهای «گربنتسی» روبه‌رو شدند. این قزاقها در سالهای بعد به قسمتهای شمالی یعنی نواحی «براگونی» Bragonee کوچ کردند. در این بین، یعنی در سال ۱۶۸۸م «استنکارازین» مشهور به «تارکو» حمله کرد، ولی باز «شمخال» از عهده دفاع برآمد، و نیروهای مهاجم را عقب راند. «استنکارازین» بعد از این شکست برای غارت نواحی ساحلی ایران، به طرف جنوب بادبان برافراشت. در سال ۱۷۰۷م قزاقهای «ترک» از «کایب سلطان» که خان «کُبه» Kuba بود، شکست سختی خوردند. پنج سال بعد ژنرال «آبراکسین» Apraxin که عزم داشت به قبایل چرکس حمله کند، در جنوب «برک» با قزاقها روبه‌رو شد. او قزاقها را اوار کرد تا از این سرزمین

به نام تزار محافظت کنند. «آپراکسین» به نام تزار به هر یک از قزاقها یک روبل انعام داد. همچنین هدایای بسیاری که در بین آنها عصای متبرک که ارزش مذهبی داشت، و پرچم تزار «آلکسی میخائیلوویچ» نیز بود به جامعه قزاق اهدا کرد.

قزاقهای «گربتسی» تا اوایل قرن هیجدهم روابط تقریباً مسالمت‌آمیزی با برخی قبایل «کاباردی» و کرموک «قموق» داشتند. در سال ۱۷ - ۱۷۱۶م پس از قبول مسیحیت با عده‌ای هشتصد نفری به سپاه شاهزاده «بکوویچ» Bekovich که از شاهزاده‌های «کاباردی» و با خانواده‌اش نسل اندر نسل در خدمت روسها بودند، به سپاه «چرکاسکی» Cherkaski که در حال حمله به خان‌نشین خیره بود، ملحق شد. لیکن این حمله با عدم موفقیت مواجه شد. از قوای «بکوویچ» تنها دو نفر موفق به فرار شدند. «چرکاسکی» که اسیر شده بود، بعد از کنده شدن پوست و پرشدن آن از گاه از دروازه اصلی خیره آویخته شد.

شش سال بعد از این واقعه پطر، شخصاً در رأس سپاهی به طرف قفقاز حرکت کرد. پس از تصرف دربند، قلعه «صلیب مقدس» Holy Crose Fort را در دهانه رود «صولاق» بنا کرد. با تأسیس «قزلار» Kizlar در سال ۱۷۳۵م، این مکان خالی از سکنه شد. تا سال ۱۷۶۳م «قزلار» پایتخت روسها در قفقاز بود.<sup>(۱)</sup> در این زمان قزاقهای «ترک» نیز به محل سکونت سابق خود که در سواحل سفلاهی این رود بود، بازگشتند. سپس عده‌ای از قزاقهای «دُن»، و برخی دیگر که حدود ۲۵۰ خانوار بودند، در کنار آبشار «آگراکان» Agrakan که در سمت بالای «صولاق» قرار داشت، اسکان داده شدند، و بدین ترتیب زمینهای خالی از سکنه توسط قزاقهای

1. AKTI, Akti sobraniiye kavkazskoyou Arkheografelhes koyou kommissieyou, 1896, 1.

(کمیسون ارکنوگرافی قفقاز، ۱۸۹۶، ج ۱، مقدمه).

برک» و «گربتسی» مسکون شد. «پُتو» Potto در اثر خود به نام نونا زمایاودینا تعداد آنها را یک هزار خانوار ذکر کرده است.<sup>(۱)</sup> این زانهای تازه‌وارد «ترک - سمینی» (Trek - Semeiny) نامیده شدند. در بان قزاقهای «ترک» عده زیادی از افراد اجنبی و غیرقزاق به چشم می‌خورد. بعضی از روستاهای قزاق تماماً از افراد غیرمسیحی تشکیل شده بود، لیکن قزاقهای «گربتسی» فقط افراد مسیحی و کسانی را که مددگی قبول این دین را داشتند، در میان خود می‌پذیرفتند. قزاقها، بسران خود را از قبایل همسایه بخصوص «چچن»ها و «قموق»ها انتخاب می‌کردند. تکنیک پیشرفته‌ای که قزاقها در زراعت به کار می‌بردند، به همین اختلاط قوم نسبت داده می‌شود. این ارتباط و برادرات بین قبایل همیشه پابرجا بود، ولی باز هم میان قبایل همسطح و همسان، و قبایل متمدن برخوردار و تقابلی با قبایل وحشی وجود نداشت. قزاقها از لحاظ تمدن و پیشرفت حداکثر در سطح «چچن»ها و «قموق»ها بودند، و نمی‌شد آنها را حتی با «کاباردی»ها مقایسه کرد. «کاباردی»ها الگو و نمونه زندگی برای قزاقها بودند. قزاقها طرز پوشیدن لباس، به کار بردن سلاح، تکنیک سوارکاری موسوم به «جیگیتوفکا» را از قبایل «کاباردی» فراگرفتند.

«م. پوپکو» M. Popko در اثر خود درباره آنها چنین می‌گوید: «این مردمان مایحتاج زندگیشان را به قیمت تقلید از همسایگان و جنگ و جدالها به دست می‌آوردند.<sup>(۲)</sup> یکی از نتایج تقلید در قزاقها، ساختن خانه به اسلوب «کاباردی»ها بود که «وونا» Wuna نامیده می‌شد. این خانه‌ها بتدریج جایگزین خانه‌های روسی «ایزبا» Izba شد. از ویژگیهای منازل جدید، ورودی و تزئینات مخصوص آن بود که رفته رفته در

1. Pott, kavkazya voyna, st. petersburg, 1887-1897, vol, 1, p39.

2. M. Popko, Terskoe Vaisko, P.116.

روستاهای قزاق دیده می‌شد. از نشانه‌های زندگی روس دو چیز در روستاهای قزاق قابل رؤیت بود. در داخل خانه اجاق و در خارج نیز کوچه. ارابه‌های چهارچرخ روسی که توسط اسبها کشیده می‌شد، و «تلیگا» Teleyga نام داشت، جای خود را به ارابه‌های «کاباردی» که دارای دو چرخ بود و توسط گاو کشیده می‌شد، داد. «کاباردی»ها در کشاورزی مهارت و تجربه بسیار داشتند، قزاقهای تازه‌وارد نیز آنقدر عاقل بودند که از این روشها پیروی و تقلید کنند. آنها بخصوص دو نوع اسلوب کشاورزی را که در جوامع روس شناخته نشده بود، از «قموق»ها فراگرفتند. یکی پرورش درخت انگور و دیگری پرورش کرم ابریشم بود که در حال حاضر نیز در نواحی مجاور رود «ترک» مورد استفاده است. البته در فراگرفتن این دو کار دو عامل عمده نیز مؤثر بود: یکی میگزاری، که در میان قزاقها بشدت متداول بود و دیگر این که قزاقها عادت بر این داشتند همسران خود را در لباسهای زیبا ببینند. لباسهای زیبا و رفتار بی‌قید و بند و راحت زنان «گربنتسی» نشانه‌ای از خون قفقازی و تأثیر «کاباردی» بود که دقت و توجه سایرین را جلب می‌کرد. «کاباردی»ها از آداب و رسوم دیگری که قزاقها از بومیان آن منطقه تقلید کردند، واگذار کردن کارهای خانه و مزرعه به زنان بود. قزاقها که در جنگ و جدال همانند اردکی در آب راحت و چالاک بودند، هر چند با عقیده همسایگان همجوار موافق به نظر نمی‌رسیدند، ولی عوامل، شرایط ایجاد می‌کرد. بومیان منطقه، کار کردن را مناسب با اصالت انسان نمی‌دانستند، ولی قزاقها زمانی برای انجام این کارها نداشتند. با تمام این احوال، روش و شیوه اداری و حکومتی قزاقها تغییری نکرد. تصمیمات در رابطه با عموم جامعه در مجلسی به نام «مجلس نظامی» اتخاذ می‌گردید. این مجلس دارای اختیارات قانونگذاری و اجرا (مقننه و مجریه) بود. قضاوت و مجازات، تعیین مناسب و مشاغل از «آتامان» پا سرکرده تارده‌های پایین‌تر

به عهده این مجلس بود. هر قزاق پس از رسیدن به سن معینی حق پیوستن به این مجلس و دخالت در امور را داشت. تمام این شرایط باعث به وجود آمدن روح نظامی در نزاقتها شده بود. این سیستم در سایر مناطق امکان یافته، در قصبه‌های آنها اجرامی شد و پابرجا بود. قانونهای آنها عرف و عاداتی بود که از نیاکانشان به ارث رسیده بود. بعد از اخذ تصمیمات، این امر به اطلاع عموم می‌رسید و از مردم نظرخواهی می‌شد. قزاقها که با چنین روش و رسومی تربیت می‌شدند، پیشینه‌ای سراسر جنگاوری داشتند. آنها دستبرد و حملاتشان را که در اوایل به همسایگان مجاورشان بود، بعدها تا سواحل دریای خزر بسط دادند. در سال ۱۵۷۳م، «توماس بانیستر» Thomas Banister و «جفری داکت» Geoffry Ducket که نمایندگان یک شرکت روسی بودند، اموال پریمی را بارکشی کردند تا از ایران به بنادر آن سری خزر ببرند، که در راه مورد تهاجم قزاقان یاغی قرار گرفتند. کشتی به دست قزاقها افتاد و تمام اموال تاراج شد. بعدها قسمت ناچیزی از این اموال توسط حاکم «آستراخان» استرداد شد. با این حال، قربانی اصلی قزاقها تاتارهای کوچ‌نشین «نوگای» و بازماندگان «اردوی زرین» بودند. قزاقها به دین «اسلاو» که مذهب اجدادشان بود، وفادار بودند. این یکی از مهمترین مسائل برای روسها بود. چون تمام حملات قزاقها هم به حساب روسیه نوشته می‌شد. به این صورت افکار پوچ و تعصب بی مورد کلیسا، باعث جدایی بین کلیسای ارتدکس و قزاقهای «گربنتسی» شد. در اصل تفاوت میان مذهب آن دو، در مسائلی بی اهمیت از قبیل کشیدن صلیب بر روی سینه توسط دو انگشت، اجرای مراسم ازدواج و چرخیدن به دور محراب کلیسا و... بود. ولی سردمداران و افراطیون مذهبی که به خاک «شمخال» پناهنده شده بودند، قزاقهای «توک» و «گربنتسی» را به رسمیت نشناختند. اسقف «آستراخان» در حوزة نفوذ خود به این جدایی مذهب اهمیت نمی‌داد و چشم‌پوشی می‌کرد



متی پطر، تزار روسیه که فشار زیادی بر متعصبان مذهبی داشت، و عده‌ی زیادی از آنها را به هلاکت رسانید، با «گربنتسی» ها که اقلیت ناچیزی بودند، کاری نداشت. در اواسط قرن هیجدهم میلادی قزاقهایی که به ست افراطیون مذهبی افتادند، زیر فشار سختی قرار گرفتند. در سال ۱۷۶۱ م بیش از نیمی از قزاقهای «گربنتسی» مجبور به انکار دین خود شدند. در اوایل قرن نوزدهم نیز آنها آشکارا در تناقض با کلیسای ارتدکس بودند.

تا اینجا نگاهی داشتیم بر قزاقهای «تِرک»، «تِرک - سمینی» و «گربنتسی» که ساکن نواحی پایین رود «تِرک» بودند. در سال ۱۷۶۳ م، خان کی از قبایل کوچک «کاباردی» با تمام افراد خود به دین ارتدکس گروید و خود را تحت الحمایه روسیه قرار داد. روسها نیز برای سکونت او، و همچنین اعلام حمایت خود از این قبیله، قلعه‌ای در «موزدوک» *Mozdok* بنا نهادند. در سال ۱۷۷۰ م این قلعه تبدیل به یک دژ نظامی گشت. برای تقویت موقعیت دفاعی قلعه ۳۵۰ نفر از قزاقان «دُن» به آنجا و ۵۱۷ نفر از قزاقان «ولگا» نیز به منطقه خالی از سکنه بین «موزدوک» و «گربنتسی» ها منتقل داده شد. در نتیجه این اقدامات، هنگ قزاق «موزدوک» شکل گرفت، بعدها دویست خانوار نیز از «ساراتف» *Saratof* به این جمع اضافه شدند. با گذشت زمان قزاقهای «دُن»، «ولگا» و «دنپِر» نیز ساکن این منطقه شدند، قلاع جدید و قصبه‌های جدید بنا شد و به این صورت خط مرزی به سوی دریای «آزوف» توسعه یافت. در سال ۱۸۳۲ در قفقاز شمالی خطی از قلاع نظامی به طول ۷۰۰ ویرست\* در طول منطقه ایجاد شد و بدین ترتیب تشکیل خط معروف قزاق به اتمام رسید. ولی کارها به اینجا خاتمه پیدا نمی‌کرد. قزاقها زمانی که به حال خود رها می‌شدند زندگی سابق را از سر می‌گرفتند و با همسایگان‌شان به جدال می‌پرداختند.

\* Verest، واحد طول معادل ۱/۰۶ کیلومتر (م).

به طوری که پیوسته در حال زد و خورد با قبایل کوه‌نشینان بودند. با این حال بین آنها دشمنی و کینه‌ای ریشه‌دار وجود نداشت. با افزایش فشار دولت مرکزی روسیه و در نهایت ورود «یرمولوف» Yermolov به قفقاز در سال ۱۸۱۶ م، حوادث رنگ تازه‌ای به خود گرفت، و مبارزات به شکل بارزی شدت یافت. در اثر این وقایع اکثریت مردم منطقه داغستان و چچنستان زیر نام «مریدیزم» گروه‌بندی شده، به مقابله با روسها پرداختند. پایداری و مقاومت قزاقها در مقابل این نیروی متحد امکان‌پذیر نبود. امنیت قزاقها در منطقه به جمع شدن آنها در مناطق استراتژیکی و پایگاهها و اتحاد با سربازان تزاری که مشغول ساختن قلاع در منطقه بستگی داشت، در آن اوضاع و احوال باری که بر دوش قزاقهای «ترک» قرار داشت، بیش از حد سنگین بود. آنها در کنار وظایف نظامی، مجبور به حفظ امنیت در راهها، نامه‌رسانی، کنترل و حفظ پل‌های رودخانه‌ها و تأمین و رساندن ارزاق و تجهیزات برای سربازان بودند. در نتیجه، زنان قزاق از عهده اداره مزارع بر نمی‌آمدند. قزاقها نیز ناگزیر شروع به خرید برده و آدم‌دزدی از قبایل همسایه کردند. ولی برده‌داری در میان قزاقها مرسوم نبود، زیرا آنها اسرا را بعد از مدت معینی کارکردن آزاد می‌نمودند.

از هر خانواده قزاق «گر بنتسی» یک نفر مجبور بود وارد ارتش شود. در اوایل قرن نوزدهم میلادی تعداد این سربازان یک هزار نفر بود. نیمی از این عده، به عنوان قوای سواره‌نظام، در خدمت ارتش بودند. نیمی دیگر هم مأموریت حفظ امنیت پایگاهها را به عهده داشتند. در سال ۱۸۱۸ م، تعداد این سربازان به هفتصد نفر رسید. «یرمولوف» که بی‌نظمی افراطی قزاقها برایش قابل تحمل نبود، در سال ۱۸۱۹ م حق انتخاب سرکردگان قزاق را که به عهده خودشان بود، از آنها سلب کرد، و خود عهده‌دار این امر شد. پس از او، این حق به اخلافش رسید. سایر قبایل نیز نسبت به

تعدادشان مجبور به تحویل سرباز و ... به ارتش بودند. با گذشت زمان مراکز جمعیت افزایش یافت، هنگهای جدید تشکیل شد و خطوط دفاعی کمکی ایجاد گردید. بدین ترتیب، شرایط برای اشغال کلی منطقه فراهم گشت.

هر قزاق موظف به تأمین مرکب خویش بود، زیرا چنانچه می دانیم، قزاقها نیروی سوار نظام بودند. با اتمام خط نظامی قزاق، در سال ۱۸۳۲ م، هنگهای قزاق، با نظم مخصوص بخود در سپاه تزاری جای گرفتند. در سال ۱۸۴۵ م تحول جدیدی رخ داد و هنگهای قزاق به فوجهای صد نفری تقسیم شدند. این فوجها نمایندگان منطقه‌ای محسوب می شدند که مردمانشان در آن می زیستند. فرماندهی این فوجها به عهده شورایی بود که از افراد نظامی و غیر نظامی تشکیل شده بود. قزاقها در کنار وظایف پرمخاطره، دارای امتیازاتی نسبت به سایرین نیز بودند. از پرداخت تمام مالیاتها معاف بودند، زمینهایی که در جنگ اشغال می شد به آنها تعلق می گرفت و ...

برای شناخت بیشتر این خط، خطی که در مقابل قفقاز به صورت شمالی - شرقی کشیده شده بود، و برای جنگ با شیخ شامل مورد استفاده قرار می گرفت، لازم است نکاتی دیگر را کاملتر توضیح داد.

هنگام وقوع جنگ، تمام افرادی که مسلح بودند و در روستاهای قزاقها زندگی می کردند، موظف به پیوستن به جنگجویان بودند. زیرا قزاقها از دوران طفولیت شمشیرزنی و سوارکاری و تیراندازی را فرا می گرفتند. قزاقها به طور ارثی و اندکی نیز به خاطر شرایط زندگی، مردمانی شجاع، جنگجو و سخت جان بودند.

خطی که به طور زنجیره‌ای از قلاع و روستاهای قزاق تشکیل شده بود، شیوه کار جالبی داشت. این خط به گونه‌ای برنامه‌ریزی و ایجاد شده بود که پابگاهها بتوانند در مواقع بروز حادثه‌ای، از خود دفاع کنند، و در

مواقع لزوم نیز به کمک یکدیگر بشتابند. این شیوه هر بیننده‌ای را به تحسین وامی داشت. مراکز سکونت‌ی که در حاشیه رود «سرتزا» احداث شده بودند، با فاصله‌ای در حدود دوازده میل از یکدیگر قرار داشتند. هر قلعه و یا پایگاهی دارای یک برج دیده‌بانی، نافوس یا زنگ خطر و دیده‌بانی بود که شب و روز سرپست خود بودند. تمام فعل و انفعالات منطقه در مواقع لزوم در تمام طول این خط، با شلیک توپ به اطلاع می‌رسید. دوبار شلیک به معنی آماده‌باش، چهار بار شلیک علامت واقعه‌ای مهم، مثلاً به سرقت رفتن احشام و یا به قتل رسیدن چوپانان و یا عبور دسته‌های کوچکی از جرکس‌ها از این خط بود. هشت بار شلیک علامت یک خطر جدی بود. این نشانه حمله گروه‌زبانی از افراد دشمن بود. در چنین مواقعی، از پایگاه‌های نزدیک، قوای امدادی خواسته می‌شد. تا آنکه در این خط، هیچ حادثه‌ای رخ نداد. بعد از مطالعه در چگونگی پیشروی روس‌ها به سوی سواحل خزر و دامنه‌های شمالی کوهستان، بد نیست نظری نیز به چگونگی عبور آنها از سلسله جبال و رسیدنشان به دریا و تماسشان با آسیای ایران و عثمانی داشته باشیم. در وقایعی که تاکنون مشاهده شد، پیشروی روس‌ها به طرف قفقاز را می‌توان به یورشهای تجوزگرانه قزاقها، و آزمندی «پطر کبیر» و اخلاقش به این سرزمینها نسبت داده، لیکن عبور روس‌ها از کوهستان پیشروی آنها به سوی مناطق جنوبی دلایلی دیگر نیز دارد. اگر چه طمع و سیاست نیز در این جریان نقش خود را داشته‌اند، ولی علت اصلی کاملاً متفاوت بود. در قسمت جنوبی کوهستان، سرزمین گرجستان یعنی «کاکتیا و کارتالینا»، «ایمریتا»، «منگرلی» و «گوریا» که ساکنان آنها از نژاد «کارتول» بودند، قرار داشت. این سرزمین که اکثریت ساکنان آن مسیحی بودند، سالهای درازی در

معرض حملات ایران و عثمانی قرار گرفته، و عاقبت تقسیم شده بود. در این ایام، روسیه که تنها قدرت مسیحی منطقه به شمار می‌رفت، به دلایل سیاسی و جغرافیایی حمایت از مردمان و خاک آن منطقه را حق مسلم خویش می‌دانست.

مسیحیت در سرزمینی که توسط دو رود «ریون» و «کورا» آبیاری می‌شد روزهای خوب و بدی را گذرانده و از قرن چهارم میلادی موجودیت خود را در میان مردمانی که از حیث نفرت کم، ولی به خاطر شهامت و زیباییشان صاحب نام و آوازه‌ای بودند، حفظ کرده بود. در قرن دوازدهم میلادی حکومت گرجستان در زمان سلطنت ملکه «تامارا» Tamara (۱۲۱۲ - ۱۱۸۴ م) به اوج قدرت خود رسیده، و با نفوذ و قدرت این ملکه، بخش بزرگی از سرزمین قفقاز، زیر نظر حکومت گرجستان قرار گرفته بود. ولی روزهای شکوه و قدرت گرجستان مدت زیادی به طول نیانجامید. در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی هجوم مغول و تاتار، مرگ و نابودی را به این سرزمین زیبا به ارمغان آورد. سرزمین «تامارا» به شاهزاده نشینهای کوچکی که اسامیشان ذکر شد، تقسیم گشت. مردمانی که در قسمتهای کوهستانی منطقه زندگی می‌کردند، به حال خود رها شدند. آنها به سرعت سیر قهقرایی را طی کرده، مجدداً به بی‌دینی و کفر روی آوردند. بربریتی که تاکنون نیز گریبان آنها را رها نکرده است.

بعد از پایان سلطه چنگیزخان و تیمور لنگ [مغولان و تیموریان]، شاهان ایران و سلاطین عثمانی قدرت را در منطقه به دست گرفتند. بعد از این، تاریخ چهارصد ساله گرجستان، سر اسرافلاکت و بدبختی بود. در سال ۱۷۹۵ م حمله آغامحمدخان قاجار به تفلیس و قجایع او در این شهر و کشته شدن عده‌ای از مردم، نمکی بود که بر زخم ساکنان این سرزمین پاشیده شد.

بعد از آن، طی سالهای متمادی، سلاطین «کارتالینا» و «کاکتیا» به دفعات از روسیه تقاضای پشتیبانی و کمک نمودند. ولی درخواست آنها پذیرفته نشد. در سال ۱۶۸۵ م «تایموراز» تیمور از «تهورث» Taymuraz شخصاً به مسکو رفته و از «آلکسیس» Alexis تزار روسیه تقاضای کمک کرد.

در زمان حکومت «پتر» فوجی از سربازان شاه ایران در گرجستان به سر می‌بردند، این سربازان همیشه به حکمرانان آن سرزمین به عنوان دست‌نشانده خود می‌نگریستند. اما در آن زمان هم فاصله بین روسیه و گرجستان زیاد بود، و هم اینکه دولت ایران صاحب قدرت کافی بود، به همین خاطر، دولت روسیه صلاح را در دخالت در امور آنجا نمی‌دید. سرانجام «تودتلبن» Todtloben با چهارصد سرباز و چهار عراده توپ، از تنگه «داریال» گذشته، به تفلیس رسید. یک سال بعد، پس از تقویت قشون خود به طرف «ایمرتیا» حرکت کرده و بغداد نیرومند را اشغال کرد. سپس با حمله به «کوتائیس» Kutais، این شهر را که ۱۲۰ سال، زیر سلطه عثمانیها بود، تسخیر نمود. با امضای قرارداد «کوچک کارینارجا»، در سال ۱۷۷۴ م، به حاکمیت عثمانیان در گرجستان و «ایمرتیا» پایان داده شد، و رود «گوبان» که در شمال غرب این منطقه قرار داشت، به عنوان خط مرزی تعیین گردید. بدین ترتیب، «اراکلی دوم» [هراکلیوس دوم]، پادشاه «کارتالینا» و «کاکتیا» از حملات ترکها در امان ماند. اما ترکها بعد از آن نیز، با تقویت مسلمانان کوه‌نشین، روابط خود را با گرجی‌ها قطع نکردند. «علی مراد خان زند» که در آن زمان پادشاه ایران بود. سیاست «کریم خان» را تغییر داده، و اصرار زیادی برای اطاعت گرجستان از ایران را داشت. «اراکلی» که در موقعیت و خیمی قرار گرفته بود، و دنبال راه چاره‌ای برای خلاصی می‌گشت، عاقبت الامر، راه اجدادش را پیش گرفت و از روسیه تقاضای کمک کرد. در آن زمان، یعنی

سال ۱۷۳۸ م، «پل پوتمکین» Paul Potyemkin فرمانده کل سپاه قفقاز به شمار می‌رفت. او برادرزاده «پوتمکین» مشهور که زمانی گل سرسبد افراد «کاترین» کبیر به شمار می‌رفت، بود. «پوتمکین» که در آن روزها سرگرم استرداد «کریمه» از ترکها بود، از طرفی نیز، سعی داشت عامل اعلام قدرت روسیه در نواحی جنوبی باشد.

به فرمان «پوتمکین»، برادرزاده‌اش، قشون را حرکت داد. در آن زمان تنها راههایی که امکان داشت توسط آنها از سلسله جبال گذشت، چند کوره راه بود. راهی نیز که از «داریال» گذشته، و در امتداد «کازیک (غازیک)» و «گبی» ادامه می‌یافت، پرخطر بود. در قسمتهای پایینی راه خطر یخ و صخره‌های صعب‌العبور، در قسمتهای فوقانی نیز خطر ریزش بهمن وجود داشت که به دفعات رخ داده بود. قسمتهای فوقانی راه در تصرف «اُسیت»ها بود که آنها با گرفتن خراج از غابریل [حق‌العبور]، به آنها اجازه عبور داده می‌شد. قدرت «اُسیت»ها در آن ادوار، به حدی زیاد بود که برای نجات «گلدن اشتد» Guldenstedt، دانشمندی که همراه عده‌ای، هنگام بازگشت از تفلیس در حوالی «استپان تسیمیندا» - روستایی در جوار «کازیک» - به اسارت «اُسیت»ها درآمده بود، ششصد نفر از سربازان به همراهی دو عراده توپ به منطقه اعزام شد.

اولین اقدام «پوتمکین» ساختن قلعه «ولادی کاوکاز» Vladikavkaz (ولادی قفقاز) در کنار رود «ترک» بود، او قلعه را از لحاظ نفرات و تجهیزات تقویت، و به «موزودوک» وابسته کرد. سپس برای ساختن راه در کوره راههای کوهستانی اقدام نمود. برای این کار، از هشتصد سرباز روسی استفاده می‌شد. سرانجام در ۱۷۸۳ م سوار بر ارابه‌ای هشت اسبه از این راه گذشت، و وارد تفلیس شد.

بدین ترتیب «اراکلی» دوم تحت حمایت «کاترین کبیر» قرار گرفت. با قراردادی که در ۲۴ ژوئن همان سال در «گوری» Gori بسته شد، پادشاه

گرجستان دست نشاندهی از طرف روسیه را قبول کرد. در ۳ اکتبر، دو فوج از سربازان روسی به همراه چهار عراده توپ از این راه گذشتند و پیروزمندانه وارد تفلیس شدند. برودت شدیدی حکمفرما بود. گرجی‌ها که از سرمای شدید رنج می‌بردند، تصور می‌کردند که متفقین جدیدشان آب و هوای سرزمین خود را نیز به همراه آورده‌اند. اما گرجی‌ها، حدس می‌زدند که این دوستان تازه وارد، امنیت را نیز برایشان به ارمغان آورده‌اند. گرجی‌های خسته و رنجور، با این خیال، ورود سربازان روس را جشن گرفتند. لیکن این شادی و سرور آنها دیری نپایید. چندی بعد از اعلام حمایت روسیه از گرجستان که در ۲۵ ژانویه ۱۷۸۴ م به مردم تفلیس ابلاغ شده بود، ارتش روسیه سربازان خود را به مسکو فراخواند. حمایت ملکه روس بدون سربازانش، نتایج وخیمی را در منطقه به وجود آورد. زیرا این امر خشم آغامحمدخان قاجار را برانگیخت و منجر به اشغال تفلیس از جانب او شد. بعد از این واقعه، دولت روسیه به ایران اعلام جنگ داد، و سپاهی به فرماندهی «گنت زوبوف» Zubov به منطقه اعزام شد. در سال ۱۷۹۶ م «در بند»، «کوبا»، «باکو» و تمام شهرهای این منطقه تا ناحیه گرجستان به دست روسها افتاد. چندی بعد «کاترین کبیر» درگذشت، و پسرش «پل» Paul به سلطنت رسید. نیروهای روس یکبار دیگر به شمال کوهها عقب نشست. در بند و باکو تخلیه شد. این شهر در سال ۱۸۰۶ م به طور کامل به دست روسها افتاد. قلعه «ولادی کاوکاز» که بعد از این حوادث تخریب شده بود، در سال ۱۷۹۹ م بازسازی و مرمت شد. نیروهای روسی برای سومین بار به قصد تسخیر تفلیس از کوهها گذشتند. یک سال بعد، اندکی قبل از مرگ «جورج دوازدهم»، الحاق گرجستان به روسیه در ۱۸ دسامبر سال ۱۸۰۰ از طرف «پل» اعلام گردید. در این زمان «پل» سرگرم طرح نقشه اشغال هندوستان بود. با الحاق گرجستان به روسیه، این سرزمین با ایران و عثمانی هم مرز شد. این